

از: هما

خداوند ابرار رحیم

نیمی از مواد غذایی به خانه های گروهی از رؤسای مدارس حمل میشد تا بین دوستان تقسیم شود! و دریغ از این حقارت پذیری!

او بانوی شاه بود، اما هرگز معنای غرور و خودبزرگ بینی را نشناخت و نمی شناسد. اگرچه دور و بریهای او در گذشته (و تنی چند خود کم بین عقده ای نیز در همین دیار که بانو با لبخند و محبت به آنان دست داده و گاه عکسی را برایشان امضاء کرده اند) آنچنان به دیگران فخر می فروختند و امروز از نزدیکی با ایشان دم می زنند که انگار هر لحظه با پادشاه فقید پالوده صرف میگردند! و شهبانو تا روزی چند بار با آنان مشورت نکنند، شب هنگام به بستر نمی روند.

بیاد می آورم که بانو هر گاه بار سنگین مسئولیت ها سبک تر میشد، با شوق به گوشه و کنار ایران سفر میکرد، لباس محلی می پوشید و چه دوستش می داشتند زنان ایران را در سایه خود می گرفت، زیرا میدانست زن در هر کشور اسلامی، بتوعی تحت ظلم و ستم و بی احترامی است، حقوقش پایمال میشود و حکومت های مردسالار، تا آنجا که بتوانند در حق زن نامردمی روا میدارند. شهبانو که در کودکی پدر را از دست داده بود درد اطفال پدر از دست داده را می شناخت. با غم مادرانی که فرزندان شان را بدون پدر بزرگ می کنند آشنائی داشت. از این رو لحظه ای از این گروه دردمند غافل نبود. تغذیه رایگان در مدارس (بطور عمومی) از طریق «بانو» شکل گرفت تا کسی نداند کدام کودک تهدیست و کدام دارا است. این دیگر گناه «بانو» نبود؛ اگر که

سلام عزیزانم: دو سه روزی است که بیشتر از همیشه دلم در کنار شهبانو است. دوست دارم این براستی بانو را. چه میشود کرد، سالها با او زیسته ام. خاطرات شیرینی را که از آن زمان دارم نمی توانم از یاد ببرم. چند روز دیگر، سالروز تولد این نازنین بانو است؛

هنوز دور از سرزمین. دور از مردمی که اکثراً در کشور و خارج از کشور، دوباره روزهای با او بودن را آرزو میکنند. مردمی که سالهاست با نهایت دلتنگی دریافته اند در کنار او چه روزهای دل انگیزی را گذرانده اند و سالهاست که پدور از او چگونه آرزومند نفس کشیدن در هوائی هستند که او نیز در آن هوا نفس بگشاید. بانو شاید آنروزها در کاخ بود. زن اول مملکت بود. اما روح و دلش در سراسر ایران پرواز میکرد. بانو از



مردم برخاسته و با مردم بود. بخصوص چتر حمایتش کل زنان ایران را در سایه خود میگرفت، زیرا میدانست زن در هر کشور اسلامی، بتوعی تحت ظلم و ستم و بی احترامی است، حقوقش پایمال میشود و حکومت های مردسالار، تا آنجا که بتوانند در حق زن نامردمی روا میدارند. شهبانو که در کودکی پدر را از دست داده بود درد اطفال پدر از دست داده را می شناخت. با غم مادرانی که فرزندان شان را بدون پدر بزرگ می کنند آشنائی داشت. از این رو لحظه ای از این گروه دردمند غافل نبود. تغذیه رایگان در مدارس (بطور عمومی) از طریق «بانو» شکل گرفت تا کسی نداند کدام کودک تهدیست و کدام دارا است. این دیگر گناه «بانو» نبود؛ اگر که

میدهم، آنچه را که بزرگان ما گفته اند: (از هر دست بدهی، از همان دست عوض میگیری) یا (تو نیکی میکنی و در دجله انداز، که ایزد در بیابانت دهد باز) و هزاران ضرب المثل دیگر... در این روزها چه بسیار که با خود اندیشیده ام و در تمام لحظاتی که غرق در افکار خود بوده ام، چهره نازنین بانو در برابرم شکل گرفته است. شانه های نازکش که بار اندوهی بس سنگین را با خود به هر سو می کشد، دربدریها و سرگردانیها، بی مهریها و ناسپاسیها. مرگ همسر، تنها ماندن با فرزندان مصیبت زده که بانو برایشان هم پدر بوده است و هم مادر. آنهم مادری وحشت زده که از هر سو تیر صیاد را در کمین جوجه هایش می بیند. در این توفان وحشتناک تنها یک شانه سرخستگی هایش را بر خود می گرفت و دست نوازش بر زخمهایش می کشید، که آنهم شانه مادر بود، خداوند مادر را هم از او گرفت و «بانو» تنها ماند و جوجه ها که با چنگ و دندان به دامنش می آویختند. سینه ای تبار و دردآلود که خود نیاز به طبیب داشت، تنها سپر لرزان بلای فرزندان بود، فرزندان که گاه شکوه از آزار گروهی از هموطنان شیطان صفت را نزد او می بردند و آن دل بی کینه، اگر سخنی بر لب می آورد، باز هم درس بخشش و گذشت بود و هست! و دریغا که چرخ بازیگر پاره ای از تنش را نیز ربود. «بانو» نگاه میکرد و ساکت بود. بغضش را فرو می خورد و سر پنجه به چشمانش میگرفت تا داغ عمیقی را که بر دل داشت، از خلق خدا، حتی خود خدا هم پنهان کند. در آن لحظات

دردانگیز نیز دلش، دل مهربانش، در کنار مادران فرزندان از دست داده ایرانی بود. حتی مادرانی که هزار بار (بدون آنکه بدانند چرا) هزار بار مرگ برای او و خانواده اش خواسته بودند!

در طی این سالها همه شاهد بوده ایم که در نوزدها و سالروزهای میلادش، نخستین آرزوی بانو برای ایران و ایرانیان، دمیدن نور الهی از پس ابرهای سیاهروزی سایه افکن بر کشور اهورائی ما است و بازگشت شور و شادی و رهائی ملتی از رنج و مذلت. و آنگاه قدم گذاردن دوباره بخاک خانه پدری و نفس کشیدن در هوای عطرآلود سرزمین مادری؛ آنگاه بخاک سپردن پاره پاره های پیکر عزیز خانواده اش (که هر کدام در خاکی غریب به امانت سپرده شده اند) در خاک مقدس ایران. اکنون از طرف مدیر و همکاران عزیزم در هفته نامه پیام و کلیه عزیزانی که در این مسیر دلهایشان با صاحب این قلم یکی است، میلاد شهبانو را صمیمانه تبریک گفته و آرزو میکنم که اهورای بخشاینده مهربان، بآران رحمتی را که سالتهاست از آن خاک دریغ کرده است دوباره از ابر محبت بر سرزمین دل شکسته و خسته ی ما بباراند و نقش سیاهی و یلیدی را از میهن عزیز ما پاک و عاشقان وطن را دوباره به معشوق برساند و همچنانکه آرزوی یکایک ایرانیان میهن پرست است در پرتو تابان خورشید آزادی و ثبات و امنیت. خداوند نگهدار ایران باشد.

مجله هفتگی پیام

زادروز فرخنده شهبانوی محبوب ایرانیان

را

به همه فرزندان پاکزاد ایران، به همه

وطنپرستان و دوستان

سرزمین اهورائی ایران و به همه مبارزان راه

آزادی و انسانیت و شرف

در هر گوشه ای از جهان که بسر میبرند و

بویژه

ساکنان دست و زبان بسته زندان بزرگ بنام